

## نقدی بر نقد تمیز

امید طیب‌زاده (دانشگاه بوعلی سینا)

در شماره چهارم مجله وزین دستور، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان (اسفند ۱۳۸۷)، نقدی به قلم آقایان احمدرضا صیّادی و مصطفی منصفی (از این‌پس منتقدان) با عنوان «نکته‌ها و ناگفته‌هایی درباره تمیز»، بر مقاله‌ای از دکتر محمد راسخ مهند (از این‌پس نویسنده)، با عنوان «بررسی ویژگی‌های تمیز در زبان فارسی» منتشر شد که توجه نگارنده را به خود جلب کرد. مقاله نویسنده در شماره سوم از دوره هفتم مجله نامه فرهنگستان (آذرماه ۱۳۸۴) چاپ شده بود، و چاپ نقد آن مقاله در مجله دستور، نویدبخش جا افتادن مجله دستور به عنوان محل مناسبی برای طرح مباحث دستوری و فنی در زبان فارسی است. با چاپ چنین نقدهایی در مجله دستور می‌توان به نزدیک شدن عوالم زبان‌شناسان و دستورنویسان امیدوار بود؛ به گونه‌ای که این دو گروه بتوانند از دستاوردها و دانش یکدیگر، خاصه در امر تدوین دستور جامع زبان فارسی، بهره‌مند شوند. نگارنده امیدوار است با بررسی نقد اخیر، هم گام کوچکی در جهت رسیدن به هم‌زبانی میان زبان‌شناسان و دستورنویسان بردارد، و هم بعضی از کاستی‌های رایج در دستورنویسی سنتی را در کار تحلیل زبان نشان دهد.

پیش از هر چیز لازم است به عنوان تمهید بحث به تفاوت بسیار مهمی اشاره کنم که بین روش‌شناسی زبان‌شناسان از یک سو و دستورنویسان از سوی دیگر، در پرداختن به

پدیده زبان وجود دارد. یکی از عواملی که مخّل ارتباط صریح و دقیق بین این دو گروه می‌شود، تلقی متفاوت آنها از مقوله زبان و در نتیجه تعیین حدود و ثغور آن به‌عنوان موضوعی برای مطالعه و بررسی است. از نظر اکثر زبان‌شناسان، هر زبان نظام یا سیستمی انتزاعی است مرکب از گونه‌های متعدد اجتماعی و جغرافیایی، به طوری که برای پرداختن به هر بحثی درباره زبان ابتدا باید دقیقاً مشخص شود که کدام گونه از زبان قرار است بررسی شود. در این معنا، مثلاً گونه مهجور و باستانی، گونه ادبی، گونه گفتاری، و گونه رسمی و نوشتاری معیار، نه فقط چند گونه، بلکه چند نظام متفاوت محسوب می‌شوند، به حدی که زبان‌شناس مجاز است فقط یکی از آنها را به‌عنوان موضوع تحقیق خود برگزیند و به هیچ وجه حق ندارد از شواهد یک گونه برای پیشبرد نظریاتش در گونه دیگر استفاده کند. این امر در نزد زبان‌شناسان به قدری بدیهی و مبرهن است که گاه، خاصه وقتی به بررسی زبان معیار و رسمی که موضوع اکثر تحقیقات زبان‌شناختی است می‌پردازند، حتی متذکر آن هم نمی‌شوند. اما دستورنویسان سنتی معمولاً چنین مرزبندی‌هایی را لازم نمی‌دانند و در مباحث خود، به یکسان، از شواهد جدید و قدیم، یعنی گونه‌های متفاوت یک زبان بهره می‌جویند. البته تا چندی پیش از این، دستورنویسان سنتی که در هر حال خاستگاه مطالعاتشان ادبیات کلاسیک فارسی بود، عمدتاً به توصیف زبان ادبی و قدیم می‌پرداختند و زبان روزمره و حتی رسمی را مطلقاً قابل بررسی نمی‌دانستند. این امر گرچه از شمول و جامعیت کار آنان می‌کاست، از این حیث که توجهشان را معطوف به فقط یک گونه نسبتاً مشخص زبانی می‌کرد، روش آنان را تا حدی شبیه به روش زبان‌شناسان می‌نمود. اما امروزه که دستورنویسان سنتی، خواه ناخواه، متوجه اهمیت دیگر گونه‌های زبانی هم شده‌اند، بی‌آنکه از خاستگاه سنتی و مألوف خود یعنی ادبیات کلاسیک جدا شوند، در لابه‌لای شواهدی که از حافظ و سعدی می‌آورند، به گونه‌های دیگر نیز می‌پردازند و این امر البته روش آنان را هرچه نامتجانس‌تر و دورتر از روش زبان‌شناسان می‌سازد. نقد مورد بحث ما از مصادیق بارز چنین تلقی‌هایی از دستور زبان است. با نگاهی به برخی از شواهد و مثال‌هایی که در این نقد آمده‌است بهتر متوجه این نکته می‌شویم (عددی که در سمت چپ هر جمله در داخل کروشه آمده‌است، مبین شماره آن جمله در نقد مذکور است):

۱. مدیر دانش‌آموز را جایزه داد. [۱]
۲. مدیر دانش‌آموز را عاقل پنداشت. [۲]
۳. جنگ آنها بیهوده می‌نمود. [۳]
۴. آنجا که سخن خیزد از آیات الهی  
سقراط سزد چاکر و ادريس عیالش [۴]
۵. غلام آبکش باید و خشت‌زن  
بود بنده نازنین مشت‌زن [۵]
۶. مر مرا بر راه پیغمبر شناس  
شاعرم شناس گرچه شاعرم [۸]

اگر قرار باشد تعاملی سودمند میان زبان‌شناسان و دستورنویسان برقرار شود، لازم است که هر دو از روش‌شناسی واحدی برای انتخاب گونه‌زبانی و شواهد خود پیروی کنند و البته بدیهی است که شیوه‌زبان‌شناسان به مراتب اصولی‌تر و علمی‌تر از روش دستورنویسان است. مثلاً جمله‌هایی چون (۱) و (۶) در بالا، به ترتیب متعلق به گونه‌های کاملاً گفتاری و کاملاً ادبی است و پرداختن به آنها هنگامی که از زبان رسمی و معیار سخن می‌گوییم بی‌مورد است. حال با تذکر این نکته به بررسی برخی از موضوعات آن نقد، به همان ترتیبی که منتقدان محترم خود آورده‌اند، می‌پردازیم.

نگارنده این سطور در مقاله‌ای که در سال ۱۳۸۰ در مجله‌ی زبان‌شناسی چاپ کرد، به تقلید از بعضی زبان‌شناسان آلمانی، عبارت *das zweite Objekt* را به صورت «مفعول دوم» ترجمه کرد که البته منظور او از آن اصطلاح، چیزی جز همان «تمیز» نبود. از طرف دیگر، حتی خود نگارنده هم در مطالبی که بعداً در این زمینه چاپ کرد (مثلاً طبیب‌زاده ۱۳۸۵)، دیگر از اصطلاح «مفعول دوم» استفاده نکرد و به جای آن همان اصطلاح جاافتاده «تمیز» را به کار برد. پس این انتقاد منتقدان محترم از نگارنده این سطور، و نه البته از نویسنده مقاله، که «به نظر می‌رسد اصطلاح مفعول دوم چندان مناسب نباشد» (ص ۲۱۱)، کاملاً بجاست؛ زیرا زمانی که اصطلاح جاافتاده‌ای برای یک مفهوم وجود دارد بهتر است از همان اصطلاح استفاده کنیم و بیهوده بر تعداد اصطلاحات فنی نیفزاییم. اما تا جایی که بنده خبر دارم، اصطلاح «مفعول دوم» را جز در همان مقاله که ذکرش گذشت، هیچ زبان‌شناس دیگری در معنای تمیز به کار نبرده است؛ پس این نظر منتقدان نیز که «...زبان‌شناسان تمیز را مفعول دوم» (ص ۲۱۰) می‌نامند مطلقاً صحیح نمی‌نماید.

منتقدان محترم سپس به پیروی از خیام‌پور (۱۳۷۵: ۷۰-۷۱) تصریح کرده‌اند که علاوه بر

تمیز مفعولی (یعنی تمیزی که به عنوان متمم برای برخی افعال متعدی به کار می‌رود)، تمیز فاعلی نیز داریم، و آن هنگامی است که «مصادق نهاد و تمیز یکی است و هم‌مرجع هستند» (ص ۲۱۱). بدیهی است که چنین تعریفی کلی‌تر از آن است که بتوان از آن در شناسایی مصادیق تمیز فاعلی بهره جست؛ از این‌رو، منتقدان در ادامه و به تبعیت از دستورنویسانی چون انوری و احمدی گیوی (۱۳۷۴: ۹۹) و شریعت (۱۳۶۷: ۱۲۰-۱۲۱) چنین می‌آورند که «افعالی که بر لیاقت و ضرورت دلالت می‌کنند لازم‌اند و تمیز فاعلی می‌گیرند؛ افعالی از مصادر بایستن، زبیدن، سزیدن، شایستن» (ص ۲۱۱). آنان سپس چهار مثال به دست می‌دهند که فقط یکی از آنها به زبان فارسی رسمی و معیار امروز تعلق دارد (جمله ۷)، و آن سه تای دیگر متعلق به گونه‌های ادبی و مهجور است (مثال‌های ۸ و ۹ و ۱۰) (ص ۲۱۱).

۷. جنگ آنها بیهوده می‌نمود. [۳]

۸. آنجا که سخن خیزد از آیات الهی سقراط سزد چاکر و ادریس عیالش [۴]

۹. غلام آبکش باید و خشت‌زن بؤد بنده نازنین مشت‌زن [۵]

۱۰. دلایل قوی باید و معنوی نه رگ‌های گردن به حجت قوی [۶]

بدیهی است که موارد (۸) و (۹) و (۱۰) از دایره بحث نویسنده و این‌جانب، به دلایلی که در آغاز مقاله اشاره شد، خارج است. تنها جمله قابل قبول در اینجا جمله (۷) است که آن هم به گفته خود منتقدان در دو صفحه بعد، یک جمله اسنادی است (ص ۲۱۳). به عبارت دیگر، نقش<sup>۱</sup> کلمه بیهوده در این جمله مسند است، حال معلوم نیست که چرا دستورنویسان این کلمه را در عین حال تمیز فاعلی نیز نامیده‌اند؟ خلط مباحث مربوط به نقش‌های دستوری و تأویل‌های معنایی از دیگر کاستی‌های دستور سنتی است و این امر از علل پدید آمدن اصطلاحات غیر ضروری در این گونه دستورهاست.

منتقدان محترم سپس با نقل این جمله از نویسنده مقاله که «تمیز... هیچ‌گاه با حرف اضافه نمی‌آید» (ص ۲۱۱)، به درستی متذکر می‌شوند که «تمیز می‌تواند با حرف اضافه هم بیاید» (ص ۲۱۱)، مثلاً در جمله زیر:

۱۱. ما شما را از خودمان می‌دانیم. [۷]

اما سپس این جمله را از نویسنده نقل می‌کنند که «در برخی از افعال، تمیز صفت است و در برخی

دیگر اسم» (ص ۲۱۲)، و به دنبال آن می‌آورند «تمیز می‌تواند علاوه بر صفت و اسم، ضمیر [پرسشی]... نیز باشد»:

۱۲. همدان را در قدیم چه می‌گفتند؟ [۱۰]

از آنجاکه به جای هر اسم و صفتی می‌توان از ضمایر یا ادات پرسشی استفاده کرد، این تذکر منتقدان هیچ نکته‌ای را به بحث تمیز نمی‌افزاید؛ مضافاً اینکه خود نویسنده نیز صراحتاً ذکر کرده است که «اگر بخواهیم در جمله‌ای از تمیز سؤال کنیم، بسته به اینکه آن اسم یا صفت باشد، از ادات پرسشی چه و چگونه باید استفاده کنیم» (راسخ مهند ۱۳۸۴: ۵۱).

منتقدان سپس بحث مهم و جالب توجهی را تحت عنوان تمیز مؤول مطرح می‌کنند، اما اولاً تعریف بسیار مبهم و نادقیقی از آن به دست می‌دهند، ثانیاً هیچ متذکر علت وقوع چنین آشکالی از تمیز (یا مسند) نمی‌شوند، و ثالثاً توجه نمی‌کنند که محل طرح این بحث نه ذیل موضوع تمیز، بلکه ذیل موضوع رفتارهای نحوی اسم است. منظور آنان از تمیز مؤول، تمیزی است که با یک بند موصولی که با فاصله از تمیز و پس از فعل می‌آید، توصیف شده باشد، مثلاً:

۱۳. دوست آن دانم که گیرد دست دوست... [۱۲]

۱۴. مصلحت آن می‌بینم که او را خفته بمانیم و برانیم. [بدون شماره]

آنان سپس تمیز را در جمله (۱۳) تمیز مؤول به صفت، و تمیز جمله (۱۴) را تمیز مؤول به مصدر نام نهاده‌اند؛ زیرا جمله (۱۳) قابل تأویل به صفت (ر.ک. جمله ۱۵)، و جمله (۱۴) قابل تأویل به مصدر (ر.ک. جمله ۱۶) است:

۱۵. من دوست را، آن گیرنده دست دوست، می‌دانم. [بدون شماره]

۱۶. من مصلحت را [آن] خفته گذاشتن او و راندن می‌بینم. [بدون شماره]

در واقع آنچه باعث به اصطلاح دو تأویل متفاوت از تمیز در جملات (۱۳) و (۱۴) می‌شود، نه اساساً به نقش تمیز در این جمله‌ها، بلکه به رفتارهای متفاوت نحوی دو اسم دوست و مصلحت که نقشی جز تمیز ندارند مربوط می‌شود. گونه دیگری از این تفاوت را در جملات اسنادی نیز می‌توان مشاهده کرد؛ مثلاً در جملات اسنادی می‌توان اسم مصلحت را در مقام یک مسندالیه، با مسندی که به صورت یک عبارت مصدری باشد به کاربرد (۱۷)، اما مسندالیه دوست با چنین مسندی به کار نمی‌رود (۱۸):

۱۷. مصلحت، خفته گذاشتن اوست.

۱۸. \* دوست، خفته گذاشتن اوست.

علت، چنان که گفتیم، این است که رفتار نحوی اسم مصلحت، که دستور نویسان سنتی از آن با عنوان اسم مصدر یاد کرده‌اند، با رفتار نحوی کلمه دوست متفاوت است. چنان که می‌دانیم، با افزودن پسوند -ی به کلمه دوست، آن کلمه نیز مبدل به اسم مصدر می‌شود و در این صورت می‌توان آن را نیز همچون مصلحت با عبارتی مصدری به کار برد:

۱۹. دوستی، خفته گذاشتن اوست.

اما جای طرح این بحث بسیار مهم در دستور زبان، نه ذیل موضوع نقش تمیز، بلکه ذیل موضوع صورت‌های گوناگون اسم از حیث رفتارهای نحوی آن است. اصطلاحاتی چون تمیز مؤول به صفت یا تمیز مؤول به مصدر نیز نه تنها گره‌ای از بحث تمیز نمی‌گشاید، بلکه بحث اصلی، یعنی رفتارهای نحوی اسم را از نظر پنهان می‌سازد. در هر حال، در هم آمیختن دو بحث متفاوت صورت و نقش کلمات، از دیگر کاستی‌های دستور سنتی است که باعث بروز اغتشاشات بسیاری در کار توصیف زبان می‌شود.

اما مهم‌ترین بحثی که نویسنده مطرح می‌کند به نکاتی مربوط می‌شود که وی درباره ساخت اطلاع جملات به اصطلاح تمیز دار آورده است. در این بخش می‌خوانیم که تمیز «تنها در جملاتی به کار می‌رود که مفعول صریح آن همراه با را به کار رفته باشد، یعنی مفعول مشخص (specific) باشد» (راسخ مهند ۱۳۸۴: ۵۲)، و دیگر اینکه «در جملاتی که تمیز می‌گیرند، جزئی از جمله که دارای اطلاع نو است همان تمیز است» (همان جا). این اظهارات مبتنی بر این پیش‌فرض است که خوانندگان اولاً می‌دانند اطلاع کهنه و نو چیست، و ثانیاً می‌دانند که اسم‌ها به دو دسته مشخص و نامشخص تقسیم می‌شوند (در این باره ر.ک: راسخ مهند ۱۳۸۵). اطلاع کهنه و نو نیازی به توضیح ندارد، اما ذکر توضیح مختصری درباره تقسیم‌بندی دوم ضروری می‌نماید. اسم‌های مشخص به دو دسته معرفه و نکره، و اسم‌های نامشخص نیز به دو دسته نکره و اسم جنس تقسیم می‌شوند. اساس این تقسیم‌بندی به این مسئله مربوط می‌شود که آیا اسم مورد نظر برای گوینده و شنونده آشنا هست یا خیر (ENC 1991). این توضیحات را بدین صورت نمایش می‌دهیم:

اسم‌های مشخص

۱. معرفه: آشنا هم برای گوینده، و هم برای شنونده:

زن را دیدم.

۲. نکرهٔ مشخص: آشنا فقط برای گوینده، و نه برای شنونده:

زنی را دیدم.

اسم‌های نامشخص

۳. نکرهٔ نامشخص: آشنا نه برای گوینده، و نه برای شنونده:

زنی دیدم.

۴. اسم جنس: دارای مصداقی کلی:

زن دیدم.

منتقدان محترم، بدون کوچک‌ترین اشاره‌ای به اظهارات نویسنده دربارهٔ این مباحث، ولی قطعاً در پاسخ به او، آورده‌اند:

در مبحث تمیز، معرفه و نکره بودن مطرح نیست اما چون رفع ابهام می‌کند [تمیز] باید اصولاً معرفه باشد، ولی گاهی نکره هم می‌آید. مثلاً در... این جمله:

۲۰. تمدن غرب، عالم ماده را بهشتی واقعی جلوه می‌دهد. [۱۷]

گروه اسمی «بهشتی واقعی» تمیز و نکره است. (ص ۲۱۳)

درواقع صورت‌بندی ما اجرا باید به همان شکل باشد که نویسنده آورده است؛ یعنی اینکه مفعول صریح در جملاتی که در آنها تمیز وجود دارد همواره اطلاع‌کهنه (و در نتیجه مشخص، یعنی همواره همراه با نشانهٔ «را») است، و تمیز در چنین جملاتی همواره اطلاع‌نو است، ولی این اطلاع‌نو هم ممکن است معرفه باشد و هم نکره. پس این نظر منتقدان که «[تمیز] باید اصولاً معرفه باشد، ولی گاهی نکره هم می‌آید» (ص ۲۱۳)، نه تنها هیچ تعمیم روشنی دربارهٔ تمیز به دست نمی‌دهد، بلکه علت اصلی معرفه بودن و نکره بودن کلمات را نیز از نظر پنهان می‌سازد. در هر حال گفت‌وگوی دستورنویسان و زبان‌شناسان قطعاً می‌تواند نقش بسیار مؤثری در پیشبرد مباحث دستوری داشته باشد، اما نائل آمدن به چنین مهمی مستلزم آشنایی دستورنویسان با مفاهیم و اصطلاحات بنیادین و جاافتادهٔ زبان‌شناسان است.

اما آخرین و البته عجیب‌ترین بحثی که منتقدان محترم مطرح می‌سازند این است که اولاً در جملهٔ (۲۱) در ذیل، کلمهٔ شکر نیز تمیز است، زیرا از اسم کیلو رفع ابهام

کرده است، و ثانیاً نویسنده باید این بحث را نیز در مقاله خود مطرح می کرده است:

۲۱. یک کیلو شکر خریدم. [۲۴]

نکته اینجاست که حتی اگر تحلیل فوق پذیرفتنی هم باشد - که به اعتقاد نگارنده مطلقاً هم نیست - جای طرح آن در قسمت وابسته‌های اسم است، و نه در قسمت تمیز به‌عنوان یکی از متمم‌های بعضی از افعال فارسی! این شیوه طرح مسائل بنده را به یاد یکی از کتاب‌های دستور سنتی بسیار پر مطلب و خواندنی با عنوان دستور جامع زبان فارسی، اثر مرحوم عبدالرحیم همایون فرخ (۱۳۶۴)، انتشارات علی‌اکبر علمی می‌اندازد. نگارنده برای استفاده از مطالب این کتاب دستور ارزشمند، خود فهرست راهنمای مختصری تهیه کرده است تا در هنگام لزوم از آن استفاده کند، وگرنه مطالب کتاب چنان بی‌نظم و مغشوش ارائه شده که محال است کسی بتواند بدون صرف بی‌اغراق ساعت‌ها وقت، به تمام آنچه این کتاب در هر زمینه‌ای می‌تواند در اختیارش بگذارد، دست یابد. شاید مهم‌ترین ایرادی که بتوان به دستور نویسان سنتی و خاصه بسیاری از دانش‌آموختگان رشته ادبیات فارسی گرفت، همین بی‌توجهی آنان به اهمیت تقسیم‌بندی دقیق و نقش‌مند مطالب و ارائه منسجم و روش‌مند آن باشد. مطالعه دقیق مآخذ فرنگی به زبان اصلی، و غور و جست‌وجوی عمیق در آنها، از جمله راه‌های برطرف کردن این ایراد است. به اعتقاد نگارنده، اگر همین عیب در کار آنان برطرف شود، ایرادات دیگر نیز خودبه‌خود برطرف خواهد شد.

### منابع

انوری، حسن و حسن احمدی‌گیوی (۱۳۷۴)، دستور زبان فارسی ۶، ویرایش دوم، ج ۱۲، فاطمی، تهران؛  
خیام‌پور، عبدالرسول (۱۳۷۵)، دستور زبان فارسی، ج ۱۰، کتاب‌فروشی تهران، تهران؛  
راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۴)، «بررسی ویژگی‌های تمیز در زبان فارسی»، نامه فرهنگستان، ش ۲۷، ص ۴۷-۵۴؛

— (۱۳۸۵)، «ارتباط قلب نحوی و تأکید در زبان فارسی»، دستور، ش ۲، ص ۲۰-۳۳؛

شریعت، محمدجواد (۱۳۶۷)، دستور زبان فارسی، ج ۳، اساطیر، تهران؛  
طیب‌زاده، امید (۱۳۸۰)، «تحلیل وابسته‌های نحوی فعل در زبان فارسی بر اساس نظریه ظرفیت واژگانی»،  
مجله زبان‌شناسی، س ۱۶، ش اول (پیاپی ۳۱)، ص ۴۳-۷۶؛



— (۱۳۸۵)، ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز؛ پژوهشی بر اساس نظریه دستور وابستگی، نشر مرکز، تهران؛

همایون فرخ، عبدالرحیم (۱۳۶۴)، دستور جامع زبان فارسی، انتشارات علی‌اکبر علمی، تهران؛

ENC, M. (1991), "The Semantics of specificity", *Linguistic Inquiry* 22: 1-25.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی